

مسأله‌ی زبان ملی (https://www.radiozamaneh.com/413864)

داریوش آشوری

(email#) (flipboard#) (balatarin#) (google plus#) (twitter#) (facebook#)

<https://www.radiozamaneh.com/413864>

بر سر سخنان آقای شفیع کدکنی در کلاس درس در باره‌ی زبان فارسی در جایگاه زبان ملی، چند ماه پیش، جتجالی به راه افتاد و مجله‌ی

اندیشه‌ی پویا (<http://khabgard.com/3590/>) از کسائی، از جمله از من، دعوت کرد که در این باره سخن بگوییم. برای

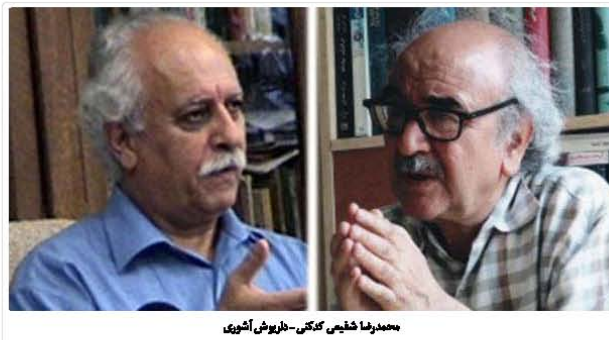
من هم این فرصتی شد که با نقدگری سخنان استاد شفیی، در حد گنجایش مقاله در مجله، دیدگاه خود در باره‌ی زبان فارسی در جایگاه

زبان ملی و مسائل آن در روزگار ما بازگویم. اصل این گفتار در اندیشه‌ی پویا شماره‌ی ۵۲ (مهر ۱۳۹۲) منتشر شده و برای نشر در سایت

رادیو زمانه آن را بازبینی و بخشی از آن را گسترده‌تر کرده ام. (متن گفته‌های شفیی را در سایت خوایگرید

<http://khabgard.com/3386/>)

می‌توانید ببینید.)



محمدرضا شفیی کدکنی - داریوش آشوری

سخنانش شفیی، چنان که گفته‌اند، گفتاری بر سر کلاسی درس بوده و بی‌اجازه‌ی ایشان شبیط و پخش شده است که کاری ست زشت. به

هر حال، تیری ست از کمان جسته که بر سر مسأله‌ی جایگاه زبان‌های بومی نسبت به زبان فارسی جتجالی برانگیخته است. البته، پیش از

هر چیز و برای رفع هرگونه بدفهمی از گفته‌های ام لازم می‌دانم با ذکر این نکته آغاز کنم که استاد شفیی در میان دانشوران ایرانی در

جایگاه یک پژوهشگر و ویراستار متن‌های کهن ادبیات فارسی شأن والایی دارند. کارهای ویرایشی و پژوهشی ایشان از جمله‌ی بهترین و

استوارترین کارها در نیم قرن اخیر است و همه‌ی خواستاران و دوستاران ادبیات کلاسیک فارسی، از جمله صاحب این قلم، از

کوشش‌های ایشان برخوردار بوده‌اند. کوشایی کم‌مانند وی دست در دست دانش بسیار گسترده در زمینه‌ی کار خود- که حجم کلان

دست‌آوردهای ایشان گواه آن است- چیزی نیست که هیچ‌آشنای با انصافی بتواند نادیده بگیرد. از نظر کمیت و کیفیت کار میان

هم‌نسلان خود کسی را نمی‌شناسم که در زمینه‌ی باز یافت و شرح متن‌های کهن ادبی افزون‌تر از او یا با کیفیت بالاتری کار کرده باشد. با

این همه، در مسائل نظری و چند-چون برداشت‌ها در این قلمرو می‌باید جای بحث را باز گذاشت. و این اصلی ست پذیرفته و بدیهی از

دیدگاه نقدگری و نظرسنجی مدرن، اگرچه در میان ما هنوز چنان که باید شناخته شده و پذیرفته نیست.

باری، بر این پایه، بگویم که در باب برخی جستارمیهایی که شفیی طرح کرده است از جنبه‌ی نظری خود را با او همراهی ندیده‌ام. دیدگاه

شفیی در باره‌ی زبان فارسی در جایگاه زبان ملی، بر پایه‌ی آنچه در این گفتار آمده است، و بی‌کمان در نوشته‌ها و گفته‌های دیگر او هم

بازتاب دارد، از آن جمله است. دیدگاه او نسبت به زبان فارسی در جایگاه زبان ملی، از نظر من، یک دیدگاه ادیبانه است. یعنی، ارج گذاری

زبان فارسی تنها بر پایه‌ی نگاه به میراث ادبی دیرینه‌ی آن، به ویژه میراث شاعرانه‌اش. این دیدگاه پیش‌زمینه‌ای ذهنی از ملت‌باوری

(ناسیونالیسم) مدرن در خود دارد که می‌توان گفت در میان ادیبان «متجدد» ما در این یک قرن همگانی بوده است. او هم، مانند دیگر

ادبیان ما در این دوران، همواره از زبان فارسی همچون «زبان فردوسی و سعدی و نظامی و حافظ» سخن می‌گویند. بی‌گمان این زبان دارای میراث شاعرانه‌ای است که بخش چشمگیری از آن همچنان پرارزش و خواندنی است. اما مسأله‌ای که از دیدگاه ادیبانه به ارزش ادبی میراث این زبان بی‌پاسخ می‌ماند وجه کارکردی (functional) آن در روزگار کنونی است. این میراث ادبی اگرچه همچنان مایه‌ی اقتضای فارسی‌زبانان است، با نگرش به دگردیسی سراسری‌ای که جامعه و جهان ایرانی در این یک قرن و نیم، در زیر فشار نیروهای جهان مدرن، از همه جهت - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی- از سر گذرانده، می‌باید پرسید که این زبان با میراث ادبی تاریخی‌اش چه گونه می‌تواند پاسخگوی نیازهای زبانی ما در دنیای امروزین باشد؟ این پرسش که از دیدگاه علوم اجتماعی طرح می‌شود، ناگزیر نیازمند پاسخگویی و پژوهش و گفت‌وگو از همین دیدگاه، بر اساس تحلیل مسأله با ابزارهای تحلیلی همین علوم است. از این دیدگاه، در هر بحثی در باره‌ی زبان ناگزیر پای علوم زبان‌شناسیک و رابطه‌ی زبان و ادبیات با جامعه و تاریخ نیز به میان می‌آید. البته، شفیع می‌تواند پاسخ دهد که من استاد ادبیات ام و با چند-چون کاربرد زبان در قلمروهای دیگر، از جمله در دستگاه‌های گوناگون اداری و حوزه‌های علمی و فنی و آموزشی کاری ندارم. این حرف به جای خود پذیرفتنی است، به شرط آن که شفیع به مسأله‌ی زبان‌های بومی و محلی نمی‌پرداخت و با یادآوری میراث ادبی زبان فارسی آن را ستون استوار ایستایی این زبان در برابر تهدید زبان‌های دیگر نمی‌کرد.

یابد یادآور شد که استاد شفیع جانشین برجسته و برحق نسل اول و دوم استادانی است که با برپایی دانشگاه تهران و دانشکده‌ی ادبیات و گرده‌برداری از شیوه‌ی آموزش مدرن در کشور فرانسه، کمابیش پایه‌گذاران رهیافت تازه‌ای به شیوه‌ی آموزش زبان و ادبیات در ایران بوده‌اند. نام کسانی همچون بدیع‌الزمان فروزانفر، ملک‌الشعرای بهار، جلال‌الدین همایی، سعید نفیسی، ذبیح‌الله صفا، محمد مین، پرویز خالری یادآور دورانی است که این استادان شأن و شوکت ویژه‌ای داشتند. رشته‌ی ادبیات فارسی نیز در میان شاخه‌های دیگر آموزش دانشگاهی جایگاهی ویژه داشت. در این دوران این استادان در مقام نگهبانان میراث پرشکوه تاریخی زبان فارسی جایگاه فرهنگی و سیاسی تازه‌ای یافته بودند. زیرا در سایه‌ی مفهوم تازه‌ی «ملت» و آیدئولوژی ملت‌باوری، ادبیات معنای تازه‌ای یافته و در پروژه‌ی ملت‌سازی مدرن، به الگوی اروپایی، به «سرمایه‌ی ملی» زبان فارسی بدل شده بود. (یادآوری این نکته هم این جا به‌جاست که، اگرچه واژه‌ی «ادب»، همچون جانشین واژه‌ی «فرهنگ» در متن‌های کهن، همچنین «ادیب» به معنای داننده و شناسنده‌ی ادب به آن معنا، در زبان فارسی پیشینه‌ی دیرینه دارد، اما جمع بستن آن به صورت «ادبیات»، تا آن جا که من می‌دانم، برابر نهادهای است، در سده‌ی نوزدهم، برای مفهوم مدرن *littérature* و *belles-lettres* در زبان فرانسه که مانند بسیاری ترجمه‌های مفهوم‌های مدرن، از راه ترکی عثمانی در زبان فارسی رواج یافته است.) اگرچه، باز به پیروی از مدل دانشکده‌ی ادبیات در فرانسه، عنوان «علوم انسانی» نیز بر نام این دانشکده افزوده شد و رشته‌هایی همچون باستان‌شناسی، تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیز در آن بر پا شد، اما وزن اصلی علمی و شأن اجتماعی در آن از آن رشته‌ی ادبیات فارسی و استادان‌اش بود که برخی از آن‌ها، در مقام «ادیب» و همچنین شاعر و نویسنده، از دیگر دانشگاهیان نامورتر بودند. با پیروی یا تقلید از آن الگوی اصلی در اروپا، رفته‌رفته چیزی به نام پژوهش علمی در ادبیات و تاریخ و زبان هم پا گرفت که استادان نام برده پیشاهنگان آن بودند و استاد شفیع یکی از درخشان‌ترین ادامه دهندگان راه آنان است و در نسل ما برخوردار از شأن و شوکت آنان. دلیل این اعتبار ویژه، در حقیقت، جایگاه و اعتبار تازه‌ای بود که زبان فارسی در مقام زبان ملی یافت. در نتیجه، ادبیات کلاسیک فارسی ستون خیمه‌ی با شکوه این زبان و این زبان با میراث ادبی‌اش ستون هویت ملی مدرن برای ایرانیان در کل شناخته شد.

از انقلاب مشروطیت به این سو، همگام با دگردیسی ساختار سیاسی امپراتوری دیرینه‌ی ایرانی از آنچه فرنگیان «استبداد شرقی» می‌نامیدند به سوی شکل‌گیری ساختار دولت-ملت (nation-state) مدرن بنا به مدل اروپایی، پیش از همه فرانسوی، زبان فارسی نیز، همچون بسیاری زبان‌ها در اروپا و آسیا، در برخورد با زبان فرانسه در مقام زبان جهان‌روای مدرن در قرن نوزدهم، و در پی آن برپایی نهاد‌های مدرن اداری و آموزشی و رواج صنعت چاپ، به‌ویژه از نظر سبک و معنا و هدف نگارش دگردیسی تازه‌ای آغاز کرد. این زبان تا نیمه‌ی قرن نوزدهم یک زبان نوشتاری ادبی، به‌ویژه شاعرانه، بود، در قالب شیوه‌ی کاربرد سنتی جا افتاده‌ای و با کاربرد محدودی در قلمرو فلسفه و علوم سنتی و تاریخ‌نویسی. به عنوان زبان نوشتاری هم در میان بخش کوچکی از جامعه رواج داشت، شاید بشود گفت در میان کمتر از پنج در صد، با سوادانی که خواندن و نوشتن را به‌خوبی آموخته بودند. از وجه دیگر، زبان فارسی، در جایگاه یک زبان ادبی و فرهنگی در میانه و غرب قاره‌ی آسیا تا شبه‌قاره‌ی هند، از سوی، و امپراتوری عثمانی در آناتولی و شبه‌جزیره‌ی بالکان، از سوی دیگر، به‌ویژه در مقام زبان حامل فرهنگ صوفیانه‌ی شاعرانه، قلمرو جغرافیایی حضور و نفوذ بسیار گسترده‌ای داشت. ذوق شاعرانه‌ای که در این زبان موج می‌زد به صورت زبان و فرهنگ شفاهی سبب رواج آن در میان بی‌سوادان نیز بود. و بودند کسان پرشماری در قلمرو گسترده‌ی رواج این زبان که سواد خواندن و نوشتن نداشتند، اما صدها بیت شعر فارسی از بر داشتند.

اما پا شکل‌گیری ساختار دولت-ملت‌های مدرن با الگوی اروپایی در قاره‌ی آسیا، از اوایل تا نیمه‌ی قرن بیستم، زبان‌ها نیز در این کشورهای باستانی سرنوشت‌های تازه پیدا کردند. از جمله، با آمدن زبان انگلیسی در جایگاه زبان رسمی در شبه‌قاره‌ی هند زبان فارسی قلمرو پهناوری از حضور و نفوذ فرهنگی و ادبی خود را در آن جا از دست داد. همچنان که با برافتادن امپراتوری عثمانی در قلمرو آن امپراتوری. از سوی دیگر، با برپایی ساختار دولت مدرن در قلمرو جغرافیایی ایران کنونی فارسی جایگاه تازه‌ای یافت و زبان ملی شناخته شد. یعنی، زبان یک دولت-ملت مدرن که، همچون همه‌ی دولت-ملت‌های مدرن در سراسر جهان، به تقلید از الگوی نوپدید دولت-ملت در غرب اروپا، بر پا شده‌اند.

چنین چرخش و دگرذیسی بنیادی تاریخی بر اثر برخورد یا قدرت‌های اروپایی برآمده از دل جهان مدرن و زبان آن رفته‌رفته با خود بخش بزرگی از قلمروهای گفتمانی مدرن را نیز به همراه می‌آورد که با کارکردها و نقش‌های جدید دولت مدرن و نهادهای وابسته به آن در هم تنیده بودند. این گفتمان‌های مدرن از راه رابطه‌ی دستگاه اداری، ارتشی، انتظامی، و آموزشی بر تمامی جنبه‌های زندگانی «ملت» اثر می‌گذاشت و برخی از آن جنبه‌ها را ساخت-وساز تازه می‌داد و از ریشه دگرگون می‌کرد. از جمله‌ی این گفتمان‌های بنیادی دگرگون‌ساز ایدئولوژی بنیانگذار ملت مدرن بود، یعنی ملت‌باوری (ناسیونالیسم). این ایدئولوژی که در پی پیدایش مفهوم تازه‌ی «ملت» (nation) همچون بنیانگذار دولت (state)، و دولت همچون خدمتگزار ملت، پدید می‌آید، با خود به شور ملی دامن می‌زند، یعنی احساسی تعلق پرشور به ملت که موتور حرکت به سوی پدید آوردن دولت ملی یا همان دولت خدمتگزار ملت است. برآمدن و اوج گرفتن این شور را به‌روشنی در ادبیات دوران مشروطیت می‌توان دید.

ساختار دولت مدرن و نهادهای آن، با تمامی کارکردها و وظیفه‌هاشان، در «قانون اساسی» و قانون‌های مربوط به هر شاخه تعریف می‌شود که مجلیس برگزیده‌ی ملت تصویب کرده است. کارکردها و وظیفه‌های دولت مدرن بسیار گسترده و پیچیده است و قلمروهای گوناگون فنی و اداری و ارتشی و فرهنگی و آموزشی را در بر می‌گیرد. این وظیفه‌ها و کارکردها با خود دستگاه عظیم واژگان برساخته‌ای را پدید می‌آورد که در اصطلاح «زبان اداری» نامیده می‌شود. این دستگاه‌های واژگانی در دامن زبان‌های پیشاهنگ جهان مدرن پرورش می‌یابند و زبان‌های ملی نوپای دیگر، همچون زبان فارسی، ناگزیر می‌یابند و واژگان و مفهومی وابسته به آن‌ها را وام گیرند. با در نظر گرفتن کارکردهای بسیار گسترده‌ی زبان گفتاری و نوشتاری مدرن در صدها قلمرو اداری و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و علمی و آموزشی و رسانه‌ای که با مدرن‌نگری جامعه و پایه‌گذاری نهادهای مربوط به اساسی‌ترین کارکردهای دولت مدرن به میدان می‌آیند، دیگر نمی‌توان تکیه‌گاه زبان را همچنان میراث ادبی و شاعرانه‌ی کهن آن دانست و پس، در حالی که ادبیات نیز با جهشی انقلابی مدرن می‌شود و ادبیات کهن را با چشم انتقاد می‌نگرد یا بکل طرد می‌کند. رشد انفجاری زبان‌های پیشاهنگ مدرنیته همگام با انقلاب علمی و انقلاب صنعتی، پیشاپیش همه فرانسه و انگلیسی، با رخنه در دیگر جامعه‌ها و فضاها‌ی زبانی از راه رسانه‌های مدرن-پیشاپیش همه فراورده‌های صنعت چاپ- و با انقلابی که از نظر ساختار سیاسی و اجتماعی حتا در ابتدایی‌ترین جامعه‌ها ایجاد کرده، در هیچ گوشه‌ی زمین زبان دست نخورده‌ای با وفاداری بی‌کم‌وکاست به میراث دیرینه بر جای نگذاشته است.

یکی از وظیفه‌های اساسی دولت مدرن بر پا کردن دستگاه آموزشی ملی است. یعنی، این که تمامی کودکان می‌باید از سن معینی به مدرسه بروند و سواد بیاموزند و آموزش ببینند تا دانش‌های لازم را برای کار کردن و خدمت در نظام سیاسی و اقتصادی ملی مدرن فراگیرند. دولت مدرن، بنا به تکرش جامعه‌ی مدرن به آن و چشمداشت‌های اش از آن، می‌باید با بسج منابع مادی و انسانی کشور و همه گیر کردن علم و دانش مدرن از راه گسترش نظام آموزش، جامعه را به سوی آرمان شهر توسعه‌یافتگی و رفاه رهبری کند. حال آن که در جهان پیشامدرن هرگز چنین دیدی نسبت به دولت و چنان انتظارهایی از آن در کار نبود. در آن روزگاران دولت، که در شخص پادشاه تن‌آور می‌شد، در عالم نظر، وظیفه‌ای جز نگهداشتن نظم در داخل و دفاع از کشور در برابر حمله‌ی خارجی نداشت. بر پایه‌ی پیدایش کارکردهای نوین دولت و دستگاه‌های اجرایی آن «در خدمت ملت»، با هدایت از یک مرکز بود که یکی از زبان‌های موجود در قلمرو این قدرت سیاسی می‌بایست شأن زبان ملی بیابد. یعنی، زبان دستگاه‌های اداری و آموزشی و رسانه‌های همگانی شود و نسبت به دیگر زبان‌ها در همان قلمرو، با پشتیبانی دولت، جایگاهی برتر و نقش هویتی ملی و حضور و کارکردی بسیار نیرومندتر داشته باشد.

این مدل از رابطه‌ی دولت-ملت و زبان نخست در فرانسه، با دولت ناپلئونی و برنامه‌های سازماندهی دستگاه دولت بوروکراتیک مدرن و نظام آموزشی همگانی وابسته به آن بر بنیاد ایدئولوژی ناسیونالیسم و پروژه‌ی ملت‌سازی، پدید آمد. و از آن جا به آلمان بیسمارکی راه یافت و به دیگر کشورها در اروپا که با انقلاب صنعتی پیکربندی تازه‌ی دولت-ملت را زیر عنوان دموکراسی پذیرفتند. این ایده و ساختار دولت-ملت، از جمله رابطه‌ی دولت-ملت و زبان، از راه جهانگستری کولونیالیسم اروپایی و نفوذ ایده‌های مدرن، در قرن نوزدهم، دروازه‌های امپراتوری‌های کهن آسیایی را نیز در چین و ایران و عثمانی و دیگر کشورها گشود و پایه‌های نظام‌های کهن را در آن‌ها سست کرد. پس از جنگ جهانی دوم تمامی کشورهای تازه استقلال یافته در آن بخش از جهان که سپس «جهان سوم» نام گرفت، دست کم در عالم نظر و به صورت رسمی، چنین مدلی از دولت را به خود پذیرفتند. نظام آتاتورکی در ترکیه و رضا شاهی در ایران بر پایه‌ی چنین مدلی از دولت و کارکردهای آن شکل گرفتند و بر پایه‌ی ایدئولوژی ناسیونالیسم دست به کار برنامه‌های مدرن‌نگری کشور و جامعه‌های خود و اجرای پروژه‌ی ملت‌سازی شدند که وحدت زبانی، تاریخی، و فرهنگی، با مدل فرانسه‌ی ناپلئونی و آلمان بیسمارکی، از ضروریات شکل‌گیری آن بود. چنین نظامی با چنین دیدگاه و خواسته‌هایی، چنان که گفتیم، ناگزیر می‌بایست یکی از زبان‌های قلمرو خود را به عنوان زبان ملی برگزیند. بدیهی است که با در نظر داشتن پیشینه‌ی فرهنگی و ادبی و سیاسی زبان‌های فراوان در این قلمروهای نوین‌یافتگی، در ایران جز زبان فارسی و در ترکیه جز زبان ترکی نمی‌توانست نامزد چنین جایگاهی باشد. از این‌رو، نظام آموزشی نیز، همگام با تمامی تمامی سیستم اداری و ارتشی و خدماتی دولت، همچون یکی از ابزارهای اصلی توسعه و مدرن‌نگری و اجرای پروژه‌ی ملت‌سازی، می‌بایست بر پایه‌ی زبان ملی شکل گیرد و کار کنند.

با پیوند خوردن یک زبان، در جایگاه زبان ملی، با ساختار بوروکراتیک دولت مدرن و کارکردهای آن و ایدئولوژی ملت‌باوری یک نقش اساسی سیاسی نیز بر گردهی این زبان گذاشته می‌شود که در روزگاران پیشامدرن آن‌چنان نبود. زبان فارسی در جایگاه یک زبان ادبی، به‌ویژه زبان دلکش حامل فرهنگ شاعرانه‌ی صوفیانه، حامل شعر مولوی و سعدی و حافظ، چنان که اشاره کردیم، در چند منظره‌ی جغرافیایی پهن‌آور در آسیای مرکزی و غربی، در امپراتوری گورکانی هند و امپراتوری عثمانی دامنه‌ی حضور و نفوذ فرهنگی بزرگ و ریشه‌داری داشت. اما با دگرگشت روزگار و پدید آمدن جهان مدرن و زبان‌های مدرن، و جهانگیری کولونیالیسم اروپایی این زبان نه تنها آن قلمروهای نفوذ را از دست داد، که در سرزمین‌های اصلی و بومی خود نیز می‌بایست چهره و نقش‌های تازه‌ای بپذیرد. مهمترین این نقش‌ها تبدیل شدن به زبان ملی در درون مرزبندی‌های دولت-ملت ایران بود. با پایه‌گذاری دولت مشروطه و رابطه یافتن با زبان‌های پیشاهنگ در جهان مدرن، نخست زبان فرانسه و سپس زبان انگلیسی، همچنین برپایی نهادهای آموزشی مدرن، زبان فارسی نقش‌ها و کارکردهای سیاسی و فرهنگی تازه‌تر یافت.

یکی از نمودهای معنادار جا به جایی تاریخی نقش‌ها و کارکرد این زبان آن است که در دو کشور همجوار هم‌زبان، یعنی افغانستان و تاجیکستان، با جایگیری ساختار دولت ملی مدرن در آن‌ها در درون مرزبندی‌های سیاسی و جغرافیایی‌شان، برای نشان دادن زبان اصلی فرهنگی و ادبی قلمرو خود در جایگاه نمودگاه هویت ملی، کوشیدند یا نامگذاری این زبان به نام‌های دری و تاجیکی، به عنوان زبان‌های ملی جداگانه، حساب زبان خود را از زبان فارسی ایرانی، جدا کنند که در رابطه با جهان و زبان‌های مدرن وزن و وضع پیش‌رفته‌تری داشت. اگرچه هر سه آن‌ها در آن سه قلمرو از هم جدا شده، تا یک قرن پیش، هم‌جا با نام فارسی یا فارسی دری شناخته می‌شدند. و دیده ایم که چه گونه می‌کوشند در حوزه‌ی واژگان علمی و اداری مدرن، به نام نگهبانی از هویت زبانی جداگانه‌ی خود، از پذیرش نواژه‌های فارسی ایرانی جلوگیری کنند.

پیدایش جنبش‌های جدایی‌خواهی «ملی» بر اساس هویت زبانی نیز ماجرای است که نه با تکیه بر رابطه‌ی زبان و ادبیات بلکه با گذر بر زیرمبنای جایگاه سیاسی زبان در دنیای مدرن و رابطه‌ی هویت ملی و «زبان ملی» باید فهمید، که پدیده‌ای است یکسره نو، از سده‌ی نوزدهم به این سو. این نیز، چنان که گفتیم، مانند همه‌ی پدیده‌های جهان مدرن نخست در اروپای غربی پدید آمده و جایگیر شده و از آن جا به سراسر کره‌ی زمین فراافکنده شده است. قیام برای تبدیل هویت‌های قومی به هویت ملی امتداد همین جریان در گستره‌ی جهانی است.

و اما، شگفت آن که، در ایران، و کمابیش امروزه در سراسر جهان اسلام، با جریان و جنبش‌هایی رو به رو هستیم که به نام «اسلام» و «دولت اسلامی» خواهان پیگیری‌های تازه‌ی سیاسی و جغرافیایی اند. این پدیده‌های سیاسی تازه یا پیگیری‌های دولت-ملت بر اساس قوانین و ارزش‌های جامعه و دولت مدرن سر سازگاری ندارند و خواهان دولتی هستند که فرمانفرمایی سیاسی در آن در درون ساختار بوروکراتیک مدرن، بر بنیاد اجرای احکام شرعی به دست مرجعیت دینی باشد. بر پایی جمهوری اسلامی در ایران، به دنبال انقلابی سیاسی به نام اسلام، نخستین نمونه از این نوع حاکمیت در جهان است که بنیاد خود را بر اراده و عمل انقلابی توده‌ی مسلمان بر پایه‌ی ایدئولوژی «اسلام انقلابی» نهاده است. این گونه تکیه بر اراده و عمل انقلابی که فراورده‌ی نفوذ ژرف ایده‌های اومانستی مدرن است، اگرچه به‌ظاهر می‌خواهد جامعه را به مدار «سنت» برگرداند، یا با چنین آرزویی به میدان نبرد سیاسی درآمده است، در عمل و واقعیت در چنگ ایده‌های جهان سیاسی شده‌ی مدرن است و بنا به ضرورت‌های درگیری با جامعه‌ای و ماشین دولتی کمابیش مدرن رفته‌رفته در ساحت فرهنگ و جهان‌بینی و عمل و رفتار با عالم سنتی فاصله گرفته است بی آن که به‌درستی مدرن شده باشد.

به هر حال، آنچه با این جنبش‌ها و ساختار دولت‌هاشان رخ داده، ترک برداشتن ساختار نیمه‌کاره‌ی دولت-ملت‌ها در ایران و عراق و افغانستان و سوریه و کشورهای عربی دیگر است، و به نظر می‌رسد که با پروژه‌های رجب طیب اردوغان، در ترکیه نیز در جریان باشد. مشکل اصلی ساختار کنونی دولت در ایران دولتی آن است. یعنی، وجود یک حکومت آشکار و دارای روابط بین‌المللی بنا به قاعده‌های ساختار و کارکرد دولت-ملت مدرن در سطح ملی و بین‌المللی، که میراث انقلاب مشروطیت و ساختار و سازهای پادشاهی پهلوی است. و، از سوی دیگر، یک حکومت پنهان برآمده از ساختار و ساز یک نظام تازه‌ی من-در-آوردی برای نشان دادن حاکمیت مراجع دینی در آن. حکومت پنهان با قدرت برتر خود بر دوش حکومت آشکار سوار است و آن را یکسره همچون ابزاری در خدمت خود می‌خواهد. و همین سرچشمه‌ی تضادها و تناقض‌های حل‌نشده در این ساختار و فساد بیکران و سرانجام درماندگی در کارکرد آن است. زیرا این دوطرفه، بنا به ماهیت دوگانه‌ی ناهمساز خود، هر یک هدف‌های ناهمسازی را دنبال می‌کنند.

هدف‌ها و کارکرد حکومت آشکار، با همه گسستگی‌ها و ناکارآمدی‌های‌اش، کمابیش با ساختار دولت مدرن و چشم‌داشت‌های «ملت» از آن، یعنی توسعه و رفاه، دست کم در شعارهای سیاسی همخوان است. تکیه‌گاه مشروعیات آن نیز با همه کج-وکاستی‌ها و ناچوری‌ها و دستکاری‌ها، به هر حال، صندوق انتخابات و رأی مردم است. رفتار آن در روابط بین‌الملل و با سازمان‌های بین‌المللی و قدرت‌های جهانی نیز در دوران‌های اخیر، به ضرورت، با قانون‌ها و قاعده‌های روابط دیپلماتیک بین‌المللی ناسازگاری فاحش ندارد. این بخش آشکار حاکمیت از نظر دید و کارکرد، کمابیش، در قالب مفهوم «دولت ملی» می‌گنجد. اما، حکومت پنهان، که منابع اصلی قدرت و ثروت را در دست دارد، از نظر ایدئولوژی هیچ سر سازگاری با جهان امروز و ارزش‌های آن ندارد و خود را یک دولت «انقلابی» می‌داند در خدمت سودای دست یافتن به یک امپراتوری اسلام شیعی. و قلمرو جغرافیایی کارکرد سیاسی و نظامی آن به سرزمین ایران کنونی و مرزهای بین‌المللی آن محدود

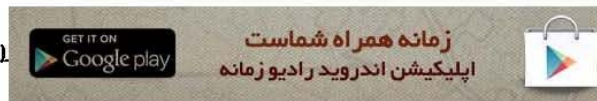
نمی‌شود و رفتارهای بکل پنهان دیگری دارد. این رژیم نیز، مانند همه رژیم‌ها، تاریخ ملی و جهانی را بر اساس ایدئولوژی و دل‌بستگی‌های خود می‌نگارد. تازیخی که این حاکمیت برای خود پرورانده و در آموزش رسمی به دانش‌آموزان در دبیرستان درس داده می‌شود دیگر آن تاریخ ملی (ناسیونال) نیست که پیش از آن فراهم شده و به جوانان آموزش داده می‌شد. یک عامل اساسی سر بر آوردن هویت‌های قومی بر محور زبان که خواهان تبدیل زبان‌های خود به زبان‌های ملی و، در حقیقت، جدانشدنی ملی اند، همین ترک اساسی ست که با جای‌سپاری ایدئولوژی دولت ملی به ایدئولوژی دولت دینی در پیگیری ساختار دولت-ملت در ایران افتاده است، ساختاری که با انقلاب مشروطیت پایه‌گذاری شد و با انقلاب اسلامی از درون شکاف برداشت و سرانجام آن را کسی نمی‌داند. و همین است که کشور ایران را به فروپاشی تهدید می‌کند.

از همین نویسندگان

[\(email#\)](#) [\(print#\)](#) [\(mpboard#\)](#) [\(bakatarn#\)](#) [\(google plus#\)](#) [\(twitter#\)](#) [\(facebook#\)](#)

[%D9%85%D8%B3%D8%A3%D9%84%D9%87%E2%80%8C%D8%8C%20%D8%B2%D8%A8%D8%A7%D9%86%D9%90%20%D9%85%D9%84%D8%8C](#)

<https://play.google.com/store/apps/details>



[\(id=com.radiozamaneh.ir\)](#)

+++++

برچیده کتابخانه ایران شناسی از رادیو زمانه، یک شنبه 30-9-2018 / 8-7-1397

<https://t.me/ketabxaneiranshenasi>

<https://www.radiozamaneh.com/413864>